



تغییر احکام در مسلک بهائیت

یکی از صفحات روشن و حساس تاریخ حزب سیاسی باب و بهاء موضوع تغییر احکام است. نویسندگان و مبلغین قدیم و جدید بهائیت برای سر و صورت دادن باین مطلب که حتی از نظر مدارک تاریخی خود آنها نیز بسیار زنده و شرم آور است تلاش زیاد کرده و مطالب مختلفی نوشته اند. اینک برای روشن شدن اذهان جوانانیکه گول حرفهای بی اساس و تبلیغات زهر آلود این دسته سیاسی را خورده اند قبلا یکی از حوادث تاریخی مربوط باین بحث را از نظر خوانندگان عزیز گذرانده و بعد بتجزیه و تحلیل و قضاوت می پردازیم.

در سال ۱۲۶۴ هجری بعد از آنکه مرحوم حاج ملا تقی قزوینی صاحب کتاب مجالس المتقین عم و پدشوهر قره العین بنحریک بهائیان بهانه تکفیر طرفداران سید کاظم رشتی بدست مردی شیرازی بنام ملا عبدالله در قزوین کشته شد و مردم از هر طرف بخوانخواهی قیام کردند قره العین که در این تحریکات دخالت داشت مجبور شد با کمک بهائیان تهران شبانه از قزوین فرار نموده و پس از ورود بطهران بامساعدت میرزا حسینعلی بهاء

بمراهی کلیم برادر بهاء از طریق مازندران عازم مشهد شدند و خود میرزا حسینعلی بهاء که دل‌بستگی مفراطی بقرة العین داشت بدنبال آنها با جمعی نیز روانه شدند از آن طرف ملا محمد علی بار فروشی (قدوس) با ملا حسین بشروی (باب‌الباب) قرار داد کرده بودند که او با جمعی بجانب مازندران سفر کند و پس از چندی ملا حسین با اصحاب از خراسان با علم‌های سیاه بیرون آید (۱) تا بخیال خودشان باروایاتی که در مورد خروج شخصی از خراسان با علم‌های سیاه وارد است تطبیق کند و این عده در محلی خوش-آب و هوا بنام «بدشت» نزدیک بمحلی که آنرا هزار جریب می‌گویند جمع آمدند.

اجتماع یاران باب «در بدشت»

پس از اجتماع اصحاب در بدشت طبق عبارت صریح مورخین بهائی (۲) سه باغ اجاره کردند یکی برای قدوس دومی برای قررة العین سومی برای میرزا حسینعلی بهاء هر یک از اصحاب در بدشت با اسم تازه‌ای موسوم شدند و هر روز یکی از تقالید قدیمه (احکام اسلام) الغاء میشد یاران نمیدانستند که این تغییرات از طرف کیست و این اسامی باشخاص از طرف چه شخصی داده میشود هر یک را گمان بکسی میرفت و بعضی هم در آن ایام میدانستند که بهاء الله است که بدون خوف و بیم این او امر را صادر میکند. شیخ ابو تراب از جمله اشخاصی بود که از جریانات احوال در «بدشت» مطلع بود روزی چنین حکایت کرد و گفت (۳) در ایام اجتماع بدشت حضرت بهاء الله را

(۱) صفحه ۲۸۳ تلخیص تاریخ نبیل زندی بقلم اشراق خاوری

(۲) تاریخ نبیل زندی ص ۲۸۴

(۳) تمام آنچه نقل شده عین عبارت کتاب تلخیص تاریخ نبیل زندی است

یک روز نفاhtی دست داد و ملازم بستر شدند ، جناب قدوس بعبادت آمدند و در طرف راست حضرت بهاء الله نشستند بقیه یاران نیز تدریجاً در محضر مبارک مجتمع شدند در این بین محمد حسن قزوینی که اسم تازه او (فتی القزوینی) بود وارد شد و بجناب قدوس عرض کرد حضرت طاهره (قره العین) میخواهد باشما ملاقات کند بر خیزید ، باغ ایشان تشریف بهرید حضرت قدوس فرمود من تصمیم گرفته ام که دیگر با طاهره ملاقات نکنم از این جهت بدیدن او نخواهم رفت محمد حسن برگشت و ثانیاً بمحض قدوس مراجعت نمود و خواهش کرد که از بدیدن طاهره بروند و عرض کرد حضرت طاهره حتماً باید باشما ملاقات کند اگر شما تشریف نیاورید حضرت طاهره خودشان باینجا خواهند آمد و قتی که دید قدوس مسئولش را اجابت نکردند محمد حسن شمشیر خود را کشید و در مقابل قدوس نهاد و گفت من ممکن نیست بدون شما نزد طاهره برگردم و اگر تشریف نمیآورید با این شمشیر مرا بقتل برسانید قدوس با چهره غضبناک فرمود من هیچ وقت با طاهره ملاقات نخواهم کرد و آنچه را که میگوئی انجام خواهم داد محمد حسن در نزد قدوس بزانو در آمد و گردن خود را حاضر و آماده نگه داشت تا قدوس سرش را جدا کند ناگهان حضرت طاهره بدون حجاب با آرایش و زینت بمجلس ورود فرمود حاضرین که چنین دیدند گرفتار دهشت شدید گشته همه حیران و سرگردان ایستاده بودند زیرا آنچه را منتظر نبودند میدیدند اینها خیال میکردند که دیدن طاهره بدون حجاب محال و ملاحظه اندام او و مشاهده سایه آن حضرت هم جایز نیست زیرا معتقد بودند که حضرت طاهره مظهر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و آن بزرگوار را رمز عصمت و مظهر عفت و طهارت

میشمردند

حضرت طاهره با نهایت سکون و وقار (و در واقع با نهایت پرروئی) در طرف راست جناب قدوس نشستند حضار را آثار خوف و دهشت در چهره پدیدار بود همه مضطرب بودند، پریشان بودند، خشم و غضب از طرفی و ترس و وحشت از طرف دیگر بر آنها احاطه داشت زیرا حضرت طاهره رابی حجاب در مقابل خود میدیدند بعضی از حاضرین بقدری مضطرب شدند که وصف ندارد عبدالخالق اصفهانی که از جمله حاضرین بود از مشاهده آن حال بادرست خود گلوی خویش را برید و از مقابل حضرت طاهره فرار کرد و فریاد زنان دور شد. چند نفر دیگر از این امتحان بیرون نیامدند و از امر تبری کرده بعقیده سابق خود برگشتند عده زیادی روبروی حضرت طاهره ایستاده بودند مبهوت و حیران و نمیدانستند چه بکنند

قدوس در جای خود نشسته بودند، شمشیر برهنه در دست داشتند و آثار خشم و غضب در رخسارشان آشکار و چنان مینمود که فرصتی میطلبند تا حضرت طاهره را بیک ضربت شمشیر مقتول سازند ولی طاهره ابداً اعتنائی نداشت یاران را مخاطب ساخته در نهایت فصاحت و بلاغت بر نهج قرآن مجید خطابه غرائی ادا نمود و در آخر این آیه را تلاوت کرد (ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر) و در حین قرائت آیه اشاره بجمال مبارک و حضرت قدوس نموده و طوری اشاره نمود که حاضرین نفهمیدند مقصود طاهره از ملیک مقتدر کدام یک از آن دو است (بهاء - قدوس)

بعد طاهره فرمود من هستم آن کلمه ای که حضرت قائم بآن

تکلم خواهد فرمود و نقباء از استماع آن کلمه فرار خواهند نمود بعد ایراد هائی بقدرس گرفته و بعد باصحاب گفت خوب فرصتی دارید امروز روز عیدو جشن عمومی است روزیستکه قیود تقالید سابقه شکسته شد. همه بر خیزید باهم مصافحه کنید آنروز تغییر عجیبی در رویه و عقاید حاضرین داد. روز پرهیجانی بود در عبادات طریقه خاصی ایجاد شد و رویه قدیمه متروک گشت بعضی همراه بودند و بعضی این تغییر را کفرو زندقه می پنداشتند و میگفتند احکام اسلامی هیچوقت نسخ نمیشود عده ای میگفتند اطاعت حضرت ظاهره واجب است هر چه بفرماید لازم. الاجر است

جمعی معتقد بودند قدوس نائب حضرت اعلی و حاکم مطلق است عده ای هم این پیش آمد را امتحان الهی می پنداشتند گاهی طاهره از اطاعت قدوس سرپیچی میکرد و میگفت من قدوس را بمنزله شاگرد خود میدانم حضرت باب ایشان را فرستاده تا من بتعلیم و تهذیبشان بپردازم و نسبت باو نظر دیگری ندارم. قدوس هم میگفت طاهره در این امور راه خطامی پیماید و پیروان او نیز از جاده صواب برکنارند این نزاع چند روز ادامه داشت تا حضرت بهاء الله باصلاح فیما بین قیام کرد مناقشات زائل شد آنروز بمنزله نفخ صور بود احکام و قواعد جدید اعلان گشت پس از خاتمه یاران بصوب مازندران توجه نمودند. قدوس و طاهره باهم سوار کجاوه شدند طاهره در بین راه اشعار بنظم می آوردند و دستور میداد دیگران که پیاده دنبال کجاوه می رفتند میخواندند صدای آنها منعکس میشد و محو تقالید قدیم و آغاز روز جدید را بگوش مردم میرساند و بالجمله در مدت ۲۲ روز توقف در بدشت بعضی ها عمل بی حجابی طاهره را مطابق

هوای نفسانی میسرند و از مسئله نسخ شریعت بخیال باطل خود حریت مضره حساب کردند».

این داستان چنانچه اشاره شد از قضایای مسلمة ایست که اغلب مورخین بهائی با مختصر اختلافی آنرا نقل کرده اند و از آنجا که این داستان مشتمل بر نکات بسیار زنده ایست که بهیچوجه قابل توجه نیست و بحث در تمام جزئیات آن باعث طول مقال خواهد شد فقط بنکاتی چند از آن اکتفا میکنیم:

۱- تغییر احکام با نبودن باب.

۲- تصریح صاحب تاریخ که معلوم نبود این تغییرات از طرف کیست.

۳- داخل شدن قره العین با آرایش وزینت.

۴- مخالفت شدید قدوس با قره العین بنحوی که فرصتی میطلبید

تا او را با شمشیر بقتل رساند.

۵- تصریح قدوس که طاهره در این امور بخطا رفته و پیروان او

از جاده صواب برکنارند.

۶- هم کجاوه شدن این دو بزرگوار! بعد از این مخالفت شدید.

۷- دخالت نکردن بهاءالله در طول این مدت جدال مربوط با اختلاف

عقائد مگر در آخر کار.

۸- تصریح بعضی از حاضرین که این تغییرات کفر و زندقه است.

۹- تبری جستن یکمده از حاضرین از کار طاهره و پاره کردن اصفهانی

گلولی خود را و بالاخره کنار رفتن از این مسلک.

۱۰- تصریح به پیدا شدن رویه عجیبی در آن روز برای اصحاب

بعد از دستور طاهره برای مصافحه عمومی.

توجیه و تأویل نویسنده گمان بهائی از داستان بدشت

اگر چه خوانندگان عزیز ما، زیاد اصرار دارند که چون آقای آواره از این مسلک توبه کرده و کتابهائی نیز بر رد بهائیت نوشته دیگر لازم نیست که گفته‌ها و نوشته‌هایش مورد انتقاد قرار گیرد ولی باید دانست که در اینگونه بحث‌ها طرف بحث خود اشخاص نیستند بلکه نوشته‌ها و گفته‌هاست که مورد بحث و انتقاد است و بهمین جهت با اینکه آقای آواره از حرفهایش دست برداشته و صریحاً نوشته که (هرگز مطلب راجدی نگرفته بلکه یکدقیقه برصراط بهائیت مستقیم نبود) (۱)؛ ولی متأسفانه چون در طول سالهای مأموریت خود برای احیاء این مرام باطل خیلی جدیت سعی نموده لذا بهائیان فقیر از نظر منطق و دلیل، از حرفهای او دست برداشته و با اصطلاح مثال معروف (جنگنده دست برداشته میانجی دست برنمی‌دارد) و بالجمله اگر گاهی مطالبی از ایشان نقل میشود از نظر اصل حرفست نه شخص گوینده .

یکی از اشکالات اساسی داستان «بدشت» موضوع تغییر احکام با نبودن باب است یعنی بفرض اینکه باب مقامی دارا باشد و تغییر احکام صحیح باشد باید این کار از طرف شخص او انجام پذیرد و حال اینکه در وقت اجتماع بدشت چنانچه خود بهائیان اعتراف میکنند باب در حبس ما کو بود و تغییر دهندگان هیچگونه سمتی در این کار نداشتند و روی همین اصل هم اختلاف نظر شدیدی بین دو نفر مشخصی که در آن اجتماع از دیگران برتری داشتند یعنی قدوس و ظاهره بوجود آمد چنانچه مشروح داستان از نظر خوانندگان گذشت .

(۱) صفحه ۱۲ کتاب انگلیس و سر عبداله‌بهاء تکمیل کتاب کشف الحیل .

آقای آواره در این جا از دیگران مطلب را جدی تر گرفته **اولا** در نقل داستان اختلاف قدوس و طاهره را اصلاً نقل نکرده بلکه نوشته که قدوس هم مخالف نبود منتهی جرئت نمیکرد زیرا هم خودش در تعصبات اسلامیة قوی بود و هم از دیگران توهم داشت که این رأی را تصویب کند **وثانیاً** اصل علت اجتماع را در بدشت برای مشورت در باره تغییر احکام و نجات باب از حبس ما کو بیان کرده چنین مینویسد: بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لاحق اعظم از سابق است و مختار است در تغییر احکام و قرۃ العین جزء این عده بود و بعضی میگفتند در شریعت اسلام تصرف جایز نیست و باب مروج و مصلح آنست **وثالثاً** میگوید در خاتمه قرار شد مطلب را بما کو بنویسند و چنین کردند و پس از سالها معلوم شد که حق با خواص بوده و نظر باب با بهاء در تغییر شریعت یکی بوده و قدوس و باب الباب و طاهره نیکو ادراک کرده اند.

تأمل بیشتر در متن داستان بخوبی بطلان اینگونه دفاعات را معلوم میکند:

۱- زیرا تاریخ نبیل قبل از «الکوا کب الدریة» نوشته شده و قهراً آنچه را که او نقل کرده بصحت نزدیک تر است و چنانکه ملاحظه میفرمائید تاریخ نبیل اجتماع در «بدشت» را یک امر اتفاقی که در طول مسافرت دعوۀ پیش آمد کرده بود دانسته نه اینکه روی قرارداد قبلی و مقصود صحیحی بوجود آمده باشد.

۲- بفرض اینکه بعد از شور معلوم شده باشد که باب اعظم از انبیای سابق است باز نتیجه این میشود که او باید احکام را تغییر دهد نه

قره العین و مجرد ادعاء اینجهت که در خاتمه مطلب را بما کو نوشتند هیچ -
 يك از اشکالات را جواب نمیدهد زیرا چنانچه مسلم است خود باب بیشتر
 از دو سال بعد از داستان «بدشت» زنده نبود (۱) و معلوم نیست که آیا مقصود
 از کلمه (سالها) که آقای آواره مینویسد چه موقع است علاوه که زندگی
 اینحرف بیشتر از تسلیم باصل اشکال است. چطور ممکن است حکمی از
 همان ساعت اجتماع بدشت تغییر کند و مورد عمل قرار گیرد که طبق
 صریح عبارت گذشته در عبادات رویه خاصی پیدا شود و بیشتر تقالید سابقه
 ملغی شود و قره العین بدون حجاب و با آرایش وزینت در جلسه مردان
 شرکت کند و دستور مصافحه عمومی بدهد و در میان راه اشعار بخوانند
 و خوش باشند! قبل از آنکه نظر مؤسس دین معلوم شود و موافقت و مخالفت
 او اعلان گردد؟ مضافاً که اگر این تغییر طبق شور و موافقت خواص اصحاب
 بود نباید کار اختلاف نظر قدوس و طاهره بآنجا برسد که قدوس باشمشیر
 برهنه منتظر فرصت برای کشتن طاهره بشود و آنجریان عجیب پیش
 بیاید که مشروحاً نقل شد.

یکی دیگر از تأویلاتی که هم آقای آواره و هم دیگران برای
 داستان بدشت کرده اند این است که اصلاً این تغییرات از طرف شخص
 بهاء الله صادر میشده و از همانجا و همان موقع مقام مطاعت بهاء الله ظاهر
 گشته است.

ولی باید از این دفاع کننده ها پرسید که اگر این تغییرات طبق

(۱) داستان بدشت در سال ۱۲۶۴ هجری اتفاق افتاد و آخر ماه شعبان همان
 سال باب راه تبریز انتقال دادند و در روز یکشنبه ۲۸ ماه شعبان ۱۲۶۶ (یمنی)
 دو سال بعد از داستان بدشت) باب کشته شد صفحات ۲۹۳-۲۹۴ و ۵۳۲-۵۳۳
 تلخیص تاریخ نبیل زرنجی

دستور او بوده چرا و به چه دلیل صریحاً اظهار نشده تا کار دعوی قدوس و طاهره بآنجای باریک نکشد؛ چطور همه اش صحبت از قدوس و طاهره در بین بود گاهی او خودش را افضل میدانست و گاهی این و چرادر طول این مشاجرات که حتی بعضی از اصحاب گلوی خود را بادست بریدند و بعضی از دین تبری کردند و بعضی گفتند این تغییرات کفر و زندقه است آقای بهاء دم فرو بسته و نگفت که من هستم که منشأ این تغییراتم و اگر فرض کنید شأن ایشان اجل بوده چرا کبار اصحاب این مطلب را فاش نکردند این چگونه دین و آئینی است که از همان اول بساطش بر اختلاف و تستر گذارده شده و تا الآن هم که صدسال و اندی از آن میگذرد انتشار علنی کتب و مدارک آن ممنوع است؟

آیا این کارها دلیل بر آن نیست که گردندگان این صحنه یکعده عوام را گول زده گاهی بنام رکن رابع و گاهی بنامها و ادعاهای دیگر مثل ذکریت و بابیت و قائمیت و نبوت و بالاخره الهیت دور خود جمع کرده و بعد از اینکه اینگونه افعال زنده و اعمال خشن را از آنها میدیدند بقول یکی از مورخین بهائی چنان میرفتند که دیگر بر نمیگشتند.

خوشبختانه خانم قره العین اولین دفعه ای نبود که باین کار دست زده بود بلکه طبق نقل صریح صاحب «الکواکب الدریة» «اخیر این مسئله در کربلا مشهور شد که قره العین در مجلس درس نزد اصحاب و تلامذه روی خود را نمی پوشد ولی در حضور دیگران باحتجاب میکوشد لهذا اختلاف شدید در میان علمای آن حدود رخداد» (۱) منتهی آقای اواره توانسته اند آنجا را توجیه کنند که وجه و کفین مستثنی و یا بگویند باب

این عمل را امضاء کرده است ولی اینجا چون صحبت از آرایش و زینت هم در میان بوده اصل قضیه را ساقط کرده است .

اگر راستی این عمل را باب امضاء کرده بود پس چطور این خبر هنوز بقدوس نرسیده بود تا در قضیه «بدشت» آنگونه آشفته نگردد با اینکه قدوس در نزد باب مقامی داشت که میخواست او را رئیس الوزراء خود بکند (۱) و یا اگر این کار در بدشت طبق رأی بهاء الله بود و آنهم این حق را داشت چرا از همان دقیقه اولی که از قدوس تقاضای ملاقات با طاهره شد جداً ابا نموده تصریح کرد که من تصمیم گرفته‌ام با او ملاقات نکنم؟ مگر قره العین در طول این مدت ۲۲ روز توقف در بدشت و در آن باغ اختصاصی خود بدچه کارهایی دست زده بود که اینگونه مورد غضب قدوس واقع شده بود. آیا اگر کسی بگوید زیبایی قره العین و علاقه مفرط بهاء الله با او آب و هوای مناسب «بدشت» سبب اصلی جریان بوده تهمت ناروایی زده و از طریق صواب بیرون رفته است؟ با اینکه قدوس صریحاً میگفت قره العین و بیرون

اواز جاده صواب بر کنارند . علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اصولاً چگونه قابل قبول است که بفرض اینکه سید علی محمد شیرازی مقامی داشته باشد تا وزنده و خود را حتی از انبیای سابق اعظم میدانند دیگری بتواند در احکام او دخالت کند آنهم با این طرز که کار به شاخه و شمشیر کشی برسد و آیا چطور آقای بهاء الله که این مقام را داشت با کمال وقار نشسته و برای رفع اختلاف با تصریح بمقام خود دخالت نمیکرد و نمیگفت تغییر از من است و آیا چرا بعد از اینکه يك عده گفتند اطاعت حضرت طاهره واجب است و عده قدوس را نایب باب و حاکم مطلق

معرفی کردند و عدّه این پیش آمد را امتحان الهی دانستند کسی پیدا نشد که از بهاء الله طرفداری کرده و سر مطلب را فاش کند و آیا اگر کسی بگوید نزاع بخاطر شخص قرّة العین بود و لذا بعد از اینکه بهاء الله حاضر شد که آقای قدوس با قرّة العین در یک کجاوه جای گیرند دعوی خاتمه یافت و غضب قدوس هم خاموش شد. اینهم اتهامی بی دلیل است ؟

ما خوانندگان عزیز را بملط - العهد دقیق داستان «بدشت» توجه داده و بتناقضات واضح و ورخین مخصوصاً توصیه نموده امیدواریم جوانانیکه بی- تأمل گرفتار واسیر دست این شیادان شده اند بیدار گشته و هر چه زودتر بخود آیند.

غذای شاهانه

سیروس کبیر پادشاه بزرگ ایران که يك کشور معمولی را از بزرگترین امپراطوریها و مرکز دنیای قدیم ساخت، يك قرص نان - کمی سبزی و کاسه ای آب گوارا غذای روزانه اش را تشکیل میداد. . . !

غذای بنیامین فرانکلین ، سیب زمینی - برنج - کشمش و آب بود با همین غذا مزاجی سالم و جثه ئی قوی داشت !

(سالنامه گلستان)